

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



---

■ نام کتاب:	□ یا ابا صالح!
■ مؤلف:	□ مسلم پور و ہاب
■ ناشر:	□ انتشارات مسجد مقدس جمکران
■ تاریخ نشر:	□ زمستان ۱۳۸۵
■ نوبت چاپ:	□ اول
■ شمارگان:	□ ۳۰۰۰ جلد
■ چاپ:	□ پاسدار اسلام
■ قیمت:	□ ۲۰۰ تومان
■ شابک:	□ ۹۶۴ - ۹۷۳ - ۰۷۱ - ۰

---

■ مرکز پخش:	□ انتشارات مسجد مقدس جمکران
■ فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدس جمکران	
■ تلفن و نمابر:	□ ۰۲۵۱ - ۷۲۵۳۳۴۰ ، ۷۲۵۳۷۰۰
■ قم - صندوق پستی:	□ ۶۱۷

﴿حق چاپ مخصوص ناشر است﴾

يا ابا صالح

## مقدمه ناشر

از آنجا که انسان همیشه در آمال و آرزو به سر می‌برد تا به خواسته‌های درونی‌اش برسد؛ برای رسیدن به این مقصود راه تلاش را در پیش گرفته و ناملايمات راه را به طرق مختلف پشت سر می‌گذارد و بسته به اهميت هدف، سعی و کوشش می‌کند.

حال اگر این آمال و آرزو، اهدافی خدایی در پی داشته باشد، تحمل ناملايمات نه تنها سخت نبوده، بلکه بسیار آسان است و لذتی ماندگار دارد، برخلاف اهداف غیر الهی، که طی مسیرش پراضطراب و پر مشقت و رسیدن به هدف، لذتی گذرا دارد.

در مبحث دیدار با امام زمان علیه السلام عده‌ای به اشتباه رفته، هدف را فقط دیدار با آن حضرت می‌پندارند، غافل از این که دیدار، بدون معرفت و شناخت میسر نمی‌باشد.

دیدار با امام زمان علیه السلام بیش از آنکه به زمان و مکان خاصی متعلق باشد، به حالات روحی و معنوی شخص بر می‌گردد که تا چه حد در انجام واجبات و مستحبات و ترک گناهان تلاش نموده است، چرا که این گناهان است که همانند لکه‌های ابر، جلوی چشمانمان را گرفته، دل را از سفیدی به سیاهی برده و ما را از نعمت دیدار خورشید عالم‌تاب و قطب عالم امکان؛ حضرت صاحب الزمان علیه السلام محروم ساخته است.

باید خورشید را شناخت تا برای دیدنش تلاش نمود و هر چه شناخت بیشتر باشد تلاش به مراتب بیشتر خواهد بود و این کار میسر نمی‌باشد، مگر با ترک گناه و انجام واجبات.

خود آن حضرت می‌فرمایند: «اگر نامه‌های اعمال شیعیان که هر هفته به دست ما می‌رسد، سنگین از بار گناهان نبود این دوری وجدایی به درازا نمی‌کشید».<sup>۱</sup>

با نگاهی گذرا به شرح حال کسانی که در طی دوران غیبت کبرای مولا امام زمان علیه السلام سعادت

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

شرفیابی به حضور مقدّسشان را داشته‌اند و یا از کرامات و عنایات خاصه آن حضرت بهره‌مند گشته‌اند، می‌توان دریافت که بیشترین و مهم‌ترین عامل در حصول این توفیق الهی، همان رعایت تقوای الهی و عمل به دستورات اسلامی و یکرنگی و صفای دل می‌باشد.

آنچه در این مجموعه می‌خوانید گوشه‌ای است از کرامات بی‌نهایت حضرت صاحب الزمان علیه السلام ولی عصر از کتاب نجم‌الثاقب، که نشان می‌دهد مولایمان هیچ‌گاه ما را از یاد نبرده، با بزرگواری گوشه چشمی به درماندگان نموده است. امید است با عمل به دستورات خداوند متعال و ائمه معصومین علیهم السلام لیاقت شناخت واقعی مولایمان را داشته، به وظایفمان در عصر غیبت عمل کنیم.

ان شاء الله

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از ساعت‌ها انتظار، بالاخره لنج از راه رسید و در کنار اسکله پهلو گرفت. با عجله خود را به ناخدای لنج، که مردی بلند قامت و استخوانی بود رساندم و از او پرسیدم:

بیخشید ناخدا! به سمت نجف می‌روید؟

با مکتی کوتاه رو به من کرد و گفت: از کربلا به طرف طویریج می‌رویم و شما می‌توانید در سر دوراهی حله و نجف پیاده شوید، بقیه راه هم تا نجف زیاد دور نیست.

چاره‌ای جز این کار در خود نمی‌دیدم.

زودتر از دیگران سوار لنج شدم و در گوشه‌ای نشستم و چشم به مردمانی دوختم که پشت سر هم، با سر و صدای زیادی سوار لنج می‌شدند. طولی نکشید که به دستور ناخدا، لنگرها کشیده شد و لنج، آرام آرام از کنار اسکله فاصله گرفت و به سمت آب‌های نیلگون فرات حرکت کرد و در امتداد مسیری قرار گرفت که به طویر یج ختم می‌شد.

به جز من که در گوشه‌ای تنها نشسته بودم، بقیه مسافران که تمام آن‌ها از اهل حله بودند، دور هم جمع شدند و به پایکوبی و آواز خوانی و شراب‌خواری پرداختند و با همدیگر شوخی‌های زشت می‌کردند و هرچه از کربلا دورتر می‌شدیم، آن‌ها هم بیشتر در کارهای حرام وارد می‌شدند تا جایی که قادر به تحمل



آن همه رفتارهای ناپسند نبودم؛ ولی از ترس  
جانم جرأت نداشتم به آنها حرفی بزنم  
و فقط گاهگاهی از روی ملامت، نگاهی به  
آنها که اصلاً توجهی به من نداشتند،  
می کردم. در بین آن جماعت جوانی را دیدم که  
به آن عده شباهتی نداشت و آثار بزرگی در  
پیشانی اش نمایان بود و وقار و متانتش او را از  
دیگران جدا می کرد و اصرار آن جماعت نیز  
در خوراندن شراب به او کارگر نمی افتاد تا  
جایی که از دست او عصبانی شدند و او را به  
باد تمسخر گرفتند و دین او را لعن کردند و او  
هم مثل من جرأت پاسخگویی نداشت  
و ساکت و آرام با چهره‌ای برافروخته، آنها  
را تحمل می کرد.

پس از طی مسافتی، لنج به جای کم عمق

رودخانه فرات رسید و ناخدا با اشاره به من  
 فهماند که برای رفتن به نجف باید در آن محل  
 پیاده شوم. کیسه‌ای را که در آن وسایل سفرم  
 بود، برداشته و روی شانهم انداختم و با  
 احتیاط از لنج پیاده شدم. آن جوان هم پشت  
 سر من از لنج پیاده شد.

مدتی را در میان آب‌هایی که تا زانو  
 می‌رسید، حرکت کردیم تا به کناره‌های ساحل  
 رسیدیم. خیلی دلم می‌خواست به آن جوان  
 حله‌ای نزدیک شوم و او را خوب بشناسم؛ اما  
 هیچ بهانه‌ای برای همراه شدن با او پیدا  
 نمی‌کردم، تا اینکه دل به دریا زدم و به او گفتم:  
 برادر! راه نجف را می‌شناسید.

نگاهی از روی محبت به من انداخت و با  
 صدای مهربانی گفت: آری! من بارها از این راه

به نجف رفته‌ام و این راه مستقیم به آن شهر  
ختم می‌شود.

- آیا شما هم به نجف می‌روید؟

- آری! اگر خدا بخواهد به آنجا می‌روم.

- بنابراین اگر اشکالی نمی‌بینید با هم سفر

کنیم.

- خوشحال می‌شوم چون با بودن همسفر،

راه کوتاه‌تر به نظر می‌آید.

بدین ترتیب دوشادوش همدیگر قدم زنان

به سوی نجف راه افتادیم و من که منتظر

فرصتی بودم تا او را بهتر بشناسم وقت را

غنیمت شمرده و از او پرسیدم: برادر! آن

جماعت را می‌شناختی؟!

نگاهش را به سوی لنج که خیلی از ما فاصله

گرفته بود، انداخت و آهی از ته دل کشید:

آری! همه آنها از بستگان من هستند.  
 پس چرا از آنها فاصله می‌گرفتی و در  
 کارهایشان وارد نمی‌شدی؟

تبسم ملایمی روی لبانش نشست و در آن  
 حال گفت: من هم زمانی مثل آنها بودم  
 و کارهایی را که امروز از آنها دیدی،  
 شدیدتر انجام می‌دادم تا اینکه حادثه‌ای باعث  
 شد راهم را از آنان جدا کنم و طریقه دیگری  
 را غیر از روش قبیله‌ام در پیش بگیرم.

با شنیدن حرف‌هایش بیشتر کنجکاو شدم  
 و مصمم شدم زیادتر درباره‌اش جستجو کنم؛  
 از این رو پرسیدم: برادر! می‌شود آن حادثه را  
 برای من هم تعریف کنید.

در حالی که به افق دور دست چشم دوخته  
 بود، گفت: پدرم مثل اکثر مردمان حله از اهل  
 سنت بود؛ اما مادرم از شیعیان و ارادت خاصی  
 به ائمه علیهم‌السلام داشت و تحت هیچ فشاری حاضر  
 نمی‌شد دست از ارادت خود بردارد. من هم از

زمانی که خودم را شناختم، مثل دیگر برادرانم به دین پدرم درآمدم و نصیحت‌های مادرم نیز در من اثری نداشت و کارم به جایی رسید که تمامی اهل تسنن به وجود من افتخار می‌کردند و جوانان حله‌ای در کار دین به من غبطه می‌خوردند و دشمنی من با شیعیان زبانزد خاص و عام گردید.

حتی مادرم نیز از دست من آسایش نداشت و همیشه در نزد او از شیعیان بدگویی می‌کردم و آن بنده خدا، با چشمانی پر از اشک به من می‌گفت: یا قوت! اگر شیعیان را لعن کنی، شیرم را حلال نمی‌کنم.

این ماجرا ادامه داشت تا اینکه آن اتفاق مهم افتاد.

با دستپاچگی گفتم: برادر! از آن اتفاق حرف بزن! بگو چه پیش آمد که از دوستان فاصله گرفتی؟!

وقتی که بزرگ‌تر شدم روی زمین‌هایی که

متعلق به پدرم بود به کار کشاورزی مشغول شدم، ولی با آن همه مشقت و سختی، درآمدی که برای مخارج خانواده‌ام کفایت کند به دست نمی‌آمد تا اینکه تصمیم گرفتم از کار کشاورزی دست بردارم و به خرید و فروش بپردازم، به همین منظور هر چند وقت یکبار به روستاهای اطراف حله می‌رفتم و از بادیه نشینانی که دامداری می‌کردند، روغن می‌خریدم و در کنار رودخانه حله می‌فروختم و از این راه درآمد خوبی به دست می‌آوردم. تا اینکه سال قبل با عده‌ای از دوستانم برای خریدن روغن از حله بیرون آمدیم و مثل همیشه به روستاهای اطراف حله رفتیم، ولی نتوانستیم آنچه را لازم بود، خریداری کنیم؛ زیرا قبل از ما افراد دیگری روغن‌های بادیه‌نشینان را با قیمت بالاتری خریده بودند.

برای اینکه دستِ خالی به حله برنگردیم

به اتفاق تصمیم گرفتیم به جاهای دورتری سفر کنیم و مجبور شدیم از راه‌هایی بگذریم که با آنها آشنایی نداشتیم. برای رفتن به آن روستاها هیچ مشکلی پیش نیامد و هیچ خطری ما را تهدید نکرد و ما توانستیم در ظرف چند روز آنچه را که لازم بود با قیمت ارزانتری بخریم. پس از آن روغن‌ها را بار الاغ کردیم و خوشحال از این معامله پرسود به طرف حله راه افتادیم. پس از طی مقداری راه بیابانی، برای استراحت در منزلگاهی توقف کردیم و شب را در آنجا خوابیدیم.

صبح روز بعد هنگامی که چشم گشودم کاملاً آفتاب زده بود و هرچه اطرافم را جستجو کردم، هیچکدام از دوستانم را ندیدم. - یعنی آنها بدون اینکه تو را از خواب بیدار کنند از آنجا رفته بودند.

- آری! بدون اینکه مرا از خواب بیدار کنند از آن محل رفته بودند و مرا در آن بیابان

بی آب و علف که پر از جانوران درنده بود،  
تنها گذاشته بودند.

- منظور آنها از اینکار چه بود؟

- آنها به گمان اینکه من از این گویر

خشک و سوزان جان سالم بیرون نخواهم برد  
و با خیال آسوده می‌توانند اموال زیادی را که  
همراهم بود تصاحب کنند، این نقشه را کشیده  
بودند.

- یعنی تمام آنچه را که متعلق به تو بود با

خود برده بودند؟!

- آری! تمام روغن‌هایی را که خریده بودم

و آنچه را که نقداً در کیسه داشتم همراه الاغ  
و مشک آب، با خود برده بودند.

- آیا فکر نمی‌کردند که ممکن است زنده از

آن بیابان خارج شوی؟

زنده ماندنم در وسط آن بیابان غیر ممکن

بود و اگر خوراک جانوران وحشی که

تعدادشان در آن صحرا زیاد بود نمی‌شدم، از



تشنگی و گرسنگی جانم را از دست می‌دادم  
و آن‌ها از بابت مردن من مطمئن بودند.  
مگر آن‌ها از بستگانت نبودند؟

لبخندی که می‌توانست معنای زیادی داشته  
باشد بر لبانش نقش بست و چند بار سرش را  
به علامت تأسف تکان داد و با کشیدن آهی  
گفت: ای برادر! مال دنیا که دوست و برادر  
نمی‌شناسد، چه بسا کسانی که برای برق  
سکه‌های طلا، گردن عزیزترینشان را از دم  
تیغ می‌گذرانند.

با این وجود، چگونه توانستی از آن بیابان  
وحشتناک، بدون آب و غذای نجات پیدا کنی؟  
لحظة سختی بود. تمام چهار ستون بدنم از  
ترس می‌لرزید و ناامیدی همه‌ وجودم را فرا  
گرفته بود. مثل دیوانه‌ها نعره می‌کشیدم و به  
دنبال آن‌ها به هر سو می‌دویدم؛ اما اثری از  
آنان نبود و به هر سمت که چشم می‌گرداندم  
بیابان بود و بیابان.

نه درختی که در زیر سایه آن لحظه‌ای  
 بیاسایم و نه چشمه‌ای که جرعه‌ای از آب آن را  
 به لبان خشک و عطش زده‌ام برسانم؛ جز  
 قطره‌های اشکی که در چشمانم حلقه می‌بست  
 و بر اثر گرمای آفتاب خشک می‌گردید.

آیا نمی‌توانستی به روستایی که از آن روغن  
 خریده بودید برگردی؟

اوّلین فکری که در آن لحظه به سرم افتاد،  
 همین بود؛ اما از کدام طرف؟ هیچ ردّ پایی  
 وجود نداشت و شن‌های نرم کویر بر اثر وزش  
 باد ردّ پاها را پوشانده بود. تنها چیزی که در آن  
 لحظه به من امید می‌بخشید، یادآوری  
 گفته‌های پدرم بود. او بارها به من سفارش  
 کرده بود که در چنین مواقعی دست به سوی  
 خلفای دینم دراز کنم.

در حالی که در زیر تابش بی‌امان خورشید  
 جگرم از تشنگی زبانه می‌کشید، دست تضرّع  
 به طرف خلفا گشودم و هزاران بار آنها را از

ته دل، که اگر بر سنگ چنین سوزناک  
می نالیدم به دادم می رسید، صدا کردم. اما  
انگار آن‌ها نیز در این بیابان برهوت چون من  
گرفتار شده بودند و نمی توانستند به کمکم  
بیایند. کارم به جایی رسید که از تشنگی نای  
حرف زدن نداشتم و زبانم از دهانم بیرون  
آمده و آویزان مانده بود. از طرفی صدای  
حیوانات وحشی به گوش می رسید.

- با وجود تمام این خطرهای چگونه توانستی  
زنده از آن بیابان خارج شوی.

- پس از دیدن آن وضع، مرگم را حتمی  
دانستم و رهایی از آن را محال. در آن لحظه  
سرتاسر وجودم به سمت حله پرکشید به سوی  
پدر و برادران و....

چنان بغض گلویش را فشرد که برای  
لحظه‌ای راه نفس کشیدنش را کاملاً بست. من  
که ترسیده بودم، فوراً مشک کوچک آبی را  
که بر روی شانهم آویزان بود، باز کردم و بر

روی لبانش ریختم. خنکی آب که به گلویش رسید، نفسش باز شد و بغضی که در گلویش مانده بود شکست و با چنان صدایی زار زار گریست که هرگز مانندش را ندیده بودم.

پس از دقایقی آرام گرفت و مستقیم، بی آنکه حتی مژه‌ای بر هم بزند به سمت مقابل خیره ماند، حیران مانده بودم و نمی دانستم چکار کنم. چندبار صدایش کردم: یاقوت! یاقوت! یاقوت و...

اما انگار در این دنیا نبود.

آرام آرام، دستم را روی شانه‌هایش گذاشتم و چند بار تکانش دادم. آهسته سر برگرداند و نگاهش را به من دوخت. مثل دیوانه‌ها شده بود. عرق سردی روی پیشانی‌ام نشست. از جا بلند شدم تا از پیشش بروم اما دوباره گریه‌اش گرفت. دلم به حالش سوخت. به طرف مشک آب رفتم و چند مشت آب به صورتش پاشیدم. به خودش آمد و نگاهش را به صورتم

انداخت این بار همان محبت اول توی  
چشمانش دیده می شد.

نفس راحتی کشیدم و دوباره کنارش  
نشستم، امّا جرأت نمی کردم چیزی از او  
بپرسم. این دفعه خودش به حرف آمد:

آخر از همه، به یاد مادرم افتادم. نمی دانم  
چرا در آن لحظه احساس می کردم که در کنارم  
نشسته است و باناله و زاری از خداوند  
می خواهد به داد من برسد. با چشمان خود  
می دیدم که بر سر و سینه اش می کوبید و با  
التماس به من می گفت: یاقوت! یاقوت!  
ابا صالح را صدا کن و او را به کمک بطلب.

در حالی که قادر نبودم لبانم را تکان بدهم،  
ناله زدم: یا ابا صالح! به دادم برس! یا ابا صالح!  
کمکم کن!

ناگهان حس کردم نیرو گرفته ام. دیگر تشنه  
نیستم و عطر خوشی چون یاس، در همه جا  
پیچیده است. نگاهش کردم. در کنارم ایستاده

بود و سیمایش مثل خورشید می درخشید و بر سرش عمامه‌ای بود به رنگ سبز؛ سبزِ سبز، مثل علف‌های تازه‌ای که در کنار جوی آب می‌روید. سبز مثل برگ درختان سرو. آن‌گاه راه را نشانم داد و امر فرمود که به دین مادرم در آیم و فرمود:

به زودی به قریه‌ای می‌رسی که اهل آنجا همه از شیعیان مایند.

آنچه را می‌دیدم، باورم نمی‌شد. می‌ترسیدم دوباره در آن بیابان خدا تنها بمانم به دست و پایش افتادم و با التماس گفتم: یاسیدی! یاسیدی! تنه‌ایم نگذار تا آن قریه‌ای که می‌فرماید با من بیاید.

دوباره فرمودند: نه! زیرا که هزاران نفر در گوشه و کنار جهان به من استغاثه کرده‌اند. باید ایشان را نجات دهم.

هنوز شن‌های داغ‌کویر، بوی یاس می‌داد. بوی تن مولایم را، اما ایشان رفته بودند

و فرموده بودند که باید به یاری دیگران بروند.

اشک از چشمان من و یاقوت فرو می ریخت. روبه او کردم و گفتم:

یاقوت، برادرم! چه سعادت‌مند بودی تو! چه سعادت‌مند بودی تو!

هر دو از جا برخاستیم و به سمت نجف راه افتادیم. شهر نجف از دور به چشم می رسید و نخل‌های بلندش در برابر ما خودنمایی می کرد.

دل‌م طاقت نیاورد و با صدایی که بشنود: گفتم: بعد چه شد، آیا به آن قریه‌ای که اماء فرموده بودند، رسید.

- آری! پس از مدّت کوتاهی به آن قریه رسیدم و دو روز را در آن قریه ماندم و زمانی که قصد بازگشت به حله را داشتم با کمال تعجب همان دوستانم را دیدم که تازه وار قریه می شدند و چون مرا زنده در آنجا یافتند

از کرده خود پشیمان شدند و تمام اموال را برگرداندند و من نیز فهمیدم کوتاهی راه تا آن قریه از روی توجه امام بوده است وقتی به حله رسیدم، فوراً نزد مادرم رفتم و آنچه را که برایم اتفاق افتاده بود، برایش تعریف کردم.

او با خوشحالی از من خواست که برای فراگیری علوم دینی شیعیان، نزد فقیه عالیقدر سید مهدی قزوینی «رضوان الله علیه» که ساکن حله بود بروم و من نیز اطاعت کردم و در اولین فرصت به خدمت ایشان رسیدم و در محضر مبارکشان آنچه را که لازم بود، فرا گرفتم و پس از آن، مداوم به نزد ایشان می رفتم تا اینکه در یکی از آن ایام دلم گرفته بود و در خود فرو رفته بودم که این مسأله از دید استاد مخفی نماند و مثل همیشه با محبتی که داشت در کنارم نشست و از من علت اندوهم را پرسید. من هم گفتم که دلم برای امام تنگ شده است و میل دارم ایشان را



زیارت کنم.

سید خدا با تبسمی گفت: چاره‌اش برای همه شیعیان آسان است و آن اینکه اگر کسی چهل شب جمعه آقا امام حسین علیه السلام را با معرفت زیارت نماید در شب جمعه چهارم، ان شاء الله آقا امام زمان علیه السلام بر او ظاهر می‌شوند.

از گفته سید خوشحال شدم و از آن پس هر شب جمعه به قصد زیارت ابی عبدالله علیه السلام از حله به کربلا می‌رفتم و دیروز آخرین شب جمعه‌ای بود که از حله عازم کربلا شدم.

من که از گفته‌های یاقوت در عجب مانده بودم و برای اینکه بدانم آیا دوباره امام را زیارت کرده‌اند یا نه، فوراً پرسیدم:

آیا دوباره موفق به زیارت امام شدم؟

آری! دوباره روی مبارک ایشان را از نزدیک زیارت کردم. دیروز که آخرین شب جمعه‌ای بود که باید به زیارت بارگاه مقدس امام حسین علیه السلام می‌رفتم، همچون کبوتری آزاد

و رها در آسمان آبی خدا پر کشید و به پشت دروازه کربلا رسیدم؛ امّا دیدم که جمعیت زیادی پشت دروازه شهر مانده‌اند؛ چون علت را جویا شدم، گفتند: برای ورود به داخل شهر باید جواز داشته باشیم، در غیر این صورت کسی را به شهر راه نمی‌دهند. من که نه جواز داشتم و نه مالی که با آن جواز تهیه کنم، تصمیم گرفتم که مخفیانه وارد شهر شوم؛ امّا مأموران متوجه من شدند و از ورودم به شهر جلوگیری کردند.

به ناچار در گوشه‌ای نشستم و از روی غم به فکر فرو رفتم که ناگهان مولایم را دیدم که عمامه بر سر دارند و داخل دروازه شهر هستند، چون آن بزرگوار را دیدم دست نیاز و استغاثه به درگاه خداوند دراز کردم که ناگهان مولایم از دروازه بیرون آمدند و دست مرا در دست مبارکشان گرفتند و بدون اینکه کسی مرا ببیند و یا مانع رفتن من به داخل

دروازه شود، وارد شهر شدم و وقتی سر  
برگرداندم، دیگر ایشان را ندیدم. بنابراین به  
زیارت ابی عبدالله علیه السلام رفتم و شب را در مقام  
آن بزرگوار به صبح رساندم و اکنون نیز در راه  
رفتن به شهر نجف هستم.

## فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

- ۱- قرآن کریم / چهار رنگ - گلاسه رحلی / خط نیریزی / الهی قمشای
- ۲- قرآن کریم / نیم جیبی (کیفی) / خط عثمان طه / الهی قمشای
- ۳- قرآن کریم / وزیر (بدون ترجمه) / خط عثمان طه
- ۴- قرآن کریم / وزیر (ترجمه زیر، ترجمه مقابل) / خط عثمان طه / الهی قمشای
- ۵- قرآن کریم / (وزیری، جیبی، نیم جیبی) / خط نیریزی / الهی قمشای
- ۶- کلیات مفاتیح الجنان / عربی / انتشارات مسجد مقدّس جمکران
- ۷- کلیات مفاتیح الجنان / (وزیری، جیبی، نیم جیبی) / خط افشاری / الهی قمشای
- ۸- منتخب مفاتیح الجنان / (جیبی، نیم جیبی) / خط افشاری / الهی قمشای
- ۹- منتخب مفاتیح الجنان / جیبی، نیم جیبی / خط خاتمی / الهی قمشای
- ۱۰- نهج البلاغه / (وزیری، جیبی) / سید رضی رحمته / محمد دشتی
- ۱۱- صحیفه سجادیه / ویرایش حسین وزیری / الهی قمشای
- ۱۲- ادعیه و زیارات امام زمان علیه السلام / واحد پژوهش مسجد مقدّس جمکران
- ۱۳- آئینه اسرار / حسین کریمی قمی
- ۱۴- آثار گناه در زندگی و راه جبران / علی اکبر صمدی
- ۱۵- آخرین پناه / محمود ترجمی
- ۱۶- آخرین خورشید پیدا / واحد تحقیقات
- ۱۷- آشنایی با چهارده معصوم (۱ و ۲) / شعر و رنگ آمیزی / سید حمید رضا موسوی
- ۱۸- آقا شیخ مرتضی زاهد / محمد حسن سیف اللهی
- ۱۹- آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم) / واحد پژوهش
- ۲۰- ارتباط با خدا / واحد تحقیقات
- ۲۱- از زلال ولایت / واحد تحقیقات
- ۲۲- اسلام شناسی و پاسخ به شبهات / علی اصغر رضوانی

- ۲۳- امامت، غیبت، ظهور / واحد پژوهش
- ۲۴- امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام / علم الهدی / واحد تحقیقات
- ۲۵- امامت و ولایت در امالی شیخ صدوق / سید محمد حسین کمالی
- ۲۶- امام رضا، امام مهدی و حضرت معصومه علیها السلام (روسی) / آلمات آبسالیکوف
- ۲۷- امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان / سهراب علوی
- ۲۸- امام شناسی و پاسخ به شبهات / علی اصغر رضوانی
- ۲۹- انتظار بهار و باران / واحد تحقیقات
- ۳۰- انتظار و انسان معاصر / عزیزالله حیدری
- ۳۱- اهمیت اذان و اقامه / محمد محمدی اشتهاردی
- ۳۲- با اولین امام در آخرین پیام / حسین ایرانی
- ۳۳- بامداد بشریت / محمد جواد مروّجی طبسی
- ۳۴- بهتر از بهار/کودک / شمسی (فاطمه) وفائی
- ۳۵- پرچمدار نینوا / محمد محمدی اشتهاردی
- ۳۶- پرچم هدایت / محمدرضا اکبری
- ۳۷- پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و تروریسم و خشونت طلبی / علی اصغر رضوانی
- ۳۸- پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و جهاد و برده داری / علی اصغر رضوانی
- ۳۹- پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و حقوق اقلیتها و ارتداد / علی اصغر رضوانی
- ۴۰- پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و حقوق زن / علی اصغر رضوانی
- ۴۱- پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و صلح طلبی / علی اصغر رضوانی
- ۴۲- تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام / دو جلد / شیخ عباس صفایی حائری
- ۴۳- تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله / دو جلد / شیخ عباس صفایی حائری
- ۴۴- تاریخچه مسجد مقدس جمکران / (فارسی، عربی، اردو، انگلیسی) / واحد تحقیقات
- ۴۵- تاریخ سیدالشهداء علیه السلام / شیخ عباس صفایی حائری
- ۴۶- تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام / سید جعفر میرعظیمی
- ۴۷- تشریف یافتگان (چهار دفتر) / میرزا حسین طبرسی نوری
- ۴۸- جلوه های پنهانی امام عصر علیه السلام / حسین علی پور

- ۴۹- چهارده گفتار ارتباط معنوی با حضرت مهدی عج حسین گنجی
- ۵۰- چهل حدیث / امام مهدی عج در کلام امام علی ع سید صادق سیدنژاد
- ۵۱- چهل حدیث برگزیده از پیامبر اعظم ص احمد سعیدی
- ۵۲- حضرت مهدی عج فروغ تابان ولایت محمد محمدی اشتهاردی
- ۵۳- حکمت‌های جاوید محمد حسین فهیم‌نیا
- ۵۴- ختم سوره‌های یس و واقعه واحد پژوهش
- ۵۵- خزائن الاشعار (مجموعه اشعار) عباس حسینی جوهری
- ۵۶- خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب) رضا استادی
- ۵۷- خوشه‌های طلایی (مجموعه اشعار) محمد علی مجاهدی (پروانه)
- ۵۸- دار السلام شیخ محمود عراقی میثمی
- ۵۹- داستان‌هایی از امام زمان عج حسن ارشاد
- ۶۰- داغ شقایق (مجموعه اشعار) علی مهدوی
- ۶۱- در انتظار منجی (روسی) آلمات آیسالیکوف
- ۶۲- در جستجوی نور صافی، سبحانی، کورانی
- ۶۳- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم) شیخ عباس قمی / کمره‌ای
- ۶۴- دفاع از حریم امامت و ولایت (مختصر شب‌های پیشاور) کریم شنی
- ۶۵- دلشده در حسرت دیدار دوست زهرا فزلقاشی
- ۶۶- دین و آزادی محمد حسین فهیم‌نیا
- ۶۷- رجعت یا حیات دوباره احمد علی طاهری ورسی
- ۶۸- رسول ترک محمد حسن سیف‌اللهی
- ۶۹- روزنه‌هایی از عالم غیب سید محسن خرازی
- ۷۰- زیارت ناحیه مقدسه واحد تحقیقات
- ۷۱- سحاب رحمت عباس اسماعیلی یزدی
- ۷۲- سخنرانی مراجع در مسجد جمکران واحد پژوهش مسجد مقدس جمکران
- ۷۳- سرود سوخ انار الهه بهشتی
- ۷۴- سقا خود تشنه دیدار طهورا حیدری

- ۷۵- سلفی‌گری (و‌هایت) و پاسخ به شبهات  
علی اصغر رضوانی
- ۷۶- سیاحت غرب  
آقا نجفی قوچانی
- ۷۷- سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی  
دکتر عبداللہی
- ۷۸- سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام (دو جلدی)  
محمد امینی گلستانی
- ۷۹- سیمای مهدی موعود علیه السلام در آئینه شعر فارسی  
محمد علی مجاہدی (پروانه)
- ۸۰- شرح زیارت جامعہ کبیرہ (ترجمہ الشموس الطالعہ)  
محمد حسین نائینی
- ۸۱- شمس و زاء السحاب / عربی  
السید جمال محمد صالح
- ۸۲- صبح فرا می‌رسد  
مؤسسہ فرهنگی تربیتی توحید
- ۸۳- ظهور حضرت مهدی علیه السلام  
سید اسدالله ہاشمی شہیدی
- ۸۴- عاشورا تجلی دوستی و دشمنی  
سید خلیل حسینی
- ۸۵- عربیہ نویسی  
سید صادق سیدنژاد
- ۸۶- عطر سبب  
حامد حجتی
- ۸۷- عقد الدرر فی أخبار المنتظر علیه السلام / عربی  
المقدس الشافعی
- ۸۸- علی علیه السلام مروارید ولایت  
واحد تحقیقات
- ۸۹- علی علیه السلام و پایان تاریخ  
سید مجید فلسفیان
- ۹۰- غدیر خم (روسی، آذری لاتین)  
علی اصغر رضوانی
- ۹۱- غدیرشناسی و پاسخ به شبهات  
علی اصغر رضوانی
- ۹۲- فتنہ و‌هایت  
علی اصغر رضوانی
- ۹۳- فدک ذوالفقار فاطمہ علیہا السلام  
سید محمد واحدی
- ۹۴- فرهنگ اخلاق  
عباس اسماعیلی یزدی
- ۹۵- فرهنگ تربیت  
عباس اسماعیلی یزدی
- ۹۶- فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها (پخش)  
حسن صدری
- ۹۷- فوز اکبر  
محمد باقر فقیہ ایمانی
- ۹۸- فریادرس  
حسن محمودی
- ۹۹- قصہ‌های تربیتی  
محمد رضا اکبری
- ۱۰۰- کرامات المہدی علیه السلام  
واحد تحقیقات

- ۱۰۱- کرامت‌های حضرت مهدی علیه السلام / واحد تحقیقات
- ۱۰۲- کمال الدین و تمام النعمة (دو جلد) / شیخ صدوق رحمته الله / منصور پهلوان
- ۱۰۳- کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار) / حسن بیاتانی
- ۱۰۴- گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار) / علی اصغر یونسیان (ملتجی)
- ۱۰۵- گفتمان مهدویت / آیت الله صافی گلپایگانی
- ۱۰۶- گنجینه نور و برکت، ختم صلوات / مرحوم حسینی اردکانی
- ۱۰۷- امام فضیلت‌ها / عباس اسماعیلی یزدی
- ۱۰۸- مشکاة الأنوار / علامه مجلسی رحمته الله
- ۱۰۹- مفرد مذکر غائب / علی مؤذنی
- ۱۱۰- مکیال المکارم (دو جلد) / موسوی اصفهانی / حائری قزوینی
- ۱۱۱- منازل الآخرة، زندگی پس از مرگ / شیخ عباس قمی رحمته الله
- ۱۱۲- منجی موعود از منظر نهج البلاغه / حسین ایرانی
- ۱۱۳- منشور نینوا / مجید حیدری فر
- ۱۱۴- موعودشناسی و پاسخ به شبهات / علی اصغر رضوانی
- ۱۱۵- مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات / عزیزالله حیدری
- ۱۱۶- مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی / العمیدی / محبوب القلوب
- ۱۱۷- مهدی موعود علیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار - دو جلد / علامه مجلسی رحمته الله / ارومیه‌ای
- ۱۱۸- مهربان‌تر از مادر / نوجوان / حسن محمودی
- ۱۱۹- مهر بیکران / محمد حسن شاه‌آبادی
- ۱۲۰- میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس) / سید مهدی حائری قزوینی
- ۱۲۱- ناپیدا ولی با ما / (فارسی، ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالی) / واحد تحقیقات
- ۱۲۲- نجم الثاقب / میرزا حسین نوری رحمته الله
- ۱۲۳- نجم الثاقب (دوجلدی) / میرزا حسین نوری رحمته الله
- ۱۲۴- ندای ولایت / بنیاد غدیر
- ۱۲۵- نشانه‌های ظهور او / محمد خادمی شیرازی
- ۱۲۶- نشانه‌های یار و چکامه انتظار / مهدی علیزاده



- ۱۲۷- نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات  
علی اصغر رضوانی
- ۱۲۸- نماز شب  
واحد پژوهش مسجد مقدس جمکران
- ۱۲۹- نهج الکرامه گفته‌ها و نوشته‌های امام حسین علیه السلام  
محمد رضا اکبری
- ۱۳۰- و آن که دیرتر آمد  
الله بهشتی
- ۱۳۱- واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات  
علی اصغر رضوانی
- ۱۳۲- وظایف منتظران  
واحد تحقیقات
- ۱۳۳- ویژگی‌های حضرت زینب علیها السلام  
سید نورالدین جزائری
- ۱۳۴- هدیه احمدیه / (جیبی، نیم جیبی)  
میرزا احمد آشتیانی رحمته الله
- ۱۳۵- همراه با مهدی منتظر  
مهدی فتلاوی / بیژن کرمی
- ۱۳۶- یاد مهدی علیه السلام  
محمد خادمی شیرازی
- ۱۳۷- یار غائب از نظر (مجموعه اشعار)  
محمد حجتی
- ۱۳۸- ینابیع الحکمة / عربی - پنج جلد  
عباس اسماعیلی یزدی

جهت تهیه و خرید کتاب‌های فوق، می‌توانید با نشانی:

قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدس جمکران مکاتبه

و یا با شماره تلفن‌های ۰۲۵۱-۷۲۵۳۳۴۰، ۷۲۵۳۷۰۰، تماس حاصل نمایید.

کتاب‌های درخواستی بدون هزینه پستی برای شما ارسال می‌گردد.

سایر نمایندگی‌های فروش:

تهران: ۰۲۱-۶۶۹۲۸۶۸۷، ۶۶۹۳۹۰۸۳

یزد: ۰۳۵۱-۶۲۸۰۶۷۱-۲، ۶۲۴۶۴۸۹

فریدونکار: ۰۱۲۲-۵۶۶۴۲۱۲-۱۴